

نمودند سلطان همه امرائی را که با پادشاهزاده فتح خان متفق شده بودند بلطایف اخیل بهرجانبی آذاره ساخت *

و در سنه خمس و تسعمایه (۹۰۵) بر سنبل رفت و چهارسال آنجا اقامت نموده بامور مملکت پرداخت و اوقات او را بعیش و عشرت یا بهیرو شکار مصروف بود *

و در سنه ست و تسع مایه (۹۰۲) اصغر حاکم دهلی بدعملی پیش گرفت و سلطان فرمانی از سنبل بدنام خواص خان حاکم ماچھی واره فرستاد تا اصغر را گرفته فرستد اصغر خود پیش ازان در ملازمت رفته در سنبل مقید شد و خواص خان حکومت دهلی یافت درین سال خانخانان فرملي حاکم بیانه وفات یافت و حکومت آنجا را چند گاهی بر عماد و سلطان پسران خانخانان مقرر فرمودند و بعد از مدتی ایشان در سنبل بملازمت سلطان پیوستند و حکومت آن قلعه بخواص خان انتقال یافت و صفدر خان به عملداری آگره که از مضافات بیانه بود تعیین شد و خواص خان بمهد عالم خان حاکم میوات و خانخانان نوخانی به تسخیر دهول پور متوجه شدند و رای آنجا بقدم ممانعت پیش آمده بمحاربه و مجادله قیام داشت و مردم بسبار از جانب اهل اسلام بشهادت پیوستند و سلطان از سنبل بسرعت تمام بدهلپور آمده رای سانک دیوراجه دهولپور تاب نیارده و قلعه را گذاشته به گوالیار رفت و نواحی و حوالی آنرا تاراج و نهب کردند و سلطان یک ماه دران حدود توقف نموده متوجه تسخیر گوالیار شد و آدم لودی را در آنجا گذاشته از آب چنبل گذشت و در ماه گذار آب میدکی نزول فرمود

و بواسطه زبونى آب و هواى انجا بيمارى ميان مردم اندك و وبا پيدا
 شد و راجه گوالدار نيز بصلح پيش آمد و سعيد خان و بابو خان
 و راي گنيس كه از لشكر سلطان گريخته پناه بان قلعه برده بودند
 از انجا بر آورده پسر بزرگ خود را به ملازمت سلطان فرستاد
 و سلطان او را با اسپ و خلعت باز گردانیده خود بجانب آگره باز
 گشت و در وقت مراجعت دهوپور را نيز برای مانك ديو بخشيد
 و بشكال در آگره گذرانیده بعد از طلوع سهيل در سنه عشر و تسعمائة
 (۹۱۰) بعزم تسخير قلعه مندرايل متوجه شد و آن قلعه را از
 راي مندرايل امان داده بصلح گرفت و جميع بتخانها و كنائس
 انجا را شكست و در وقت مراجعت قلعه دهوپور را از سر نو تعمير
 فرموده باگره آمد و امرا را رخصت جاگيرها داد (†) و درين سال مير
 سيد محمد جونپورى قدس الله سره العزيز از اعظم اوليای كبار كه
 دعوى مهوريت از سر بر زده بود هنگام مراجعت از مكه معظمه
 بجانب هند در بلدة قرة داعى حق را لبیک فرمود و هم در انجا
 مدفون شد و قاضي حسين زرگر قندهارى عليه الرحمة كه فقير او را
 و مير را ملازمت كرده بود اين تاريخ يافته *

گفتا كه بروز شيخ كن استفسار

و هم شيخ مبارك لفظ مضا مهدي تاريخ يافت *

در سوم ماه صفر از سنه احدى عشر و تسعمائة (۹۱۱) در جميع

هندستان زلزله عظيم واقع شد چنانچه كوه ها به لرزه درآمد و عمارات

عالی و مضبوط از هم ریخت و زمین جا بجا ترقید و سوارخها پدید
گشت و دیها و درختان را میکوبند که جایهای خود را گذاشتند
و مردم پنداشتند مگر قیامت قائم شد و از واقعات بابری و دیگر
تواریخ چنان معلوم می شود که این زلزله مخصوص هندوستان نبود
بلکه در همان روز در ولایت فینز این زلزله باین صفت واقع شد
و لفظ قاضی تاریخ آن یافتند *

• رباعی •

در نه صد و احدی عشر از زلزلهها * گردید سواد آگره چون مرحلهها
با آنکه بنگاهش بسی عالی بود * از زلزله شد عالیها مافلهها
و از زمان آدم تا این زمان این طور زلزله نشان نداده اند *

و در سنه اثنی عشر و تسعمایه (۹۱۲) بعد طلوع سهیل بر سر
قلعه اوزت گرفته محاصره نمود و هر چند مردم خوب شهید شدند
آخر بقهر و غلبه آن قلعه را فتح نموده کفار را علف شمشیر آبدار
ساخت و بقیه السیف با اهل و عیال طعمه آتش جوهر گشتند و
بتخانها را بر انداخته اینجا مسجد عالی بنا فرمود *

و در سنه ثلث عشر و تسعمایه (۹۱۳) بعد از طلوع سهیل بعزم
تسخیر قلعه نور متوجه گردید و درین اثنا جمعیت فیلان و سوار
و پیاده جلال خان لودی که برای مجرای خود نموده بود نامزد
فتح نور گشته در راه دید و از غیرت در مقام بر انداختن او شده
جمعیت او را ببهانه پریشان ساخت و او را مقید گردانیده در قلعه
او سکر فرستاد و نور را بصلح و امان گرفت *

و در سنه اربع عشر و تسعمایه (۹۱۴) قلعه دیگر گرد نور
برای زیادتی استحکام بنا فرمود و صد و بیست اسب و پانزده

زنجیر فیل با خلعت و مبلغی نقد جلال خان شاهزاده را عذایبت کرده او را با نعمت خاتون کوچ قطب خان لودی که بدیدن سلطان آمده بود رخصت بجانب کاپی فرمود و آن سرکار را بشاهزاده جلال خان جایگیر ساخت *

و در سنه خمس عشر و تسعمایه (۹۱۵) از لهایر کوچ کرده به هنکات آمد و جا بجای تهانجات گذاشته بدار الخلفه اگره رسید و تاریخ این بود و له الحکم و الیه ترجعون و محمد خان نواسه سلطان ناصر الدین مالوی از جد خود هراس نموده پناه بسطان آورد و سرکار چندیری بجایگیر او مقرر شد و بشاهزاده جلال خان امر فرمود تا آمد و معاون او باشد و درین سال از آگره تا دهواپور فرمود تا جا بجای قصر و مهارت و باغ بنا کند که از شکارگاه آمده در آنجا توقف و آسایش فرماید و محمد خان ناگوری درین حال بتقریب اقوام از [که آمده سلطان را دیده بودند] ملاحظه بسیار از سلطان نموده خطبه او را بی جنگ و جدل در ناگور خوانده و ولایتی نو در حوزه تسخیر سلطان آمده و درین سال سلیمان پسر خانخانان فرمائی را بتقریب این که بخدمت اونت کهر و سویی مویر نامزد فرموده بودند و او قبول نکرد از خدمت مسجور ساخت و برگذنه اندری کرنال در وجه مدد معاش او مقرر گردانید تا در آنجا رفته مکونت گزید و درین حال چندیر را ^(۲) بهجت خان مالوی به سبب ضعف

(۲ ن) به محبت خان مالوی بسبب ضعف حال سلطان محمود مالوی و سلطان سکندر گذرانید

حال سلطان محمود مالوی به سلطان سکندر گذرانید و خطبه
 دران دیار بنام او خوانده فرامین و فتحنامها باطراف نوشتند و
 محمود خان نبیرا سلطان ناصرالدین مالوی را شهر بند فرموده
 چندیری را بروی هم چنان مقرر داشت اما امرا بروی گماشت
 تا از حال او با خبر بوده صاحب اختیار و جایگیر او باشند و
 بسیر و شکار جانب بیانه آمد و ملازمت علما و مشایخ آن دیار که
 دران عهد بگرامات و خوارق مشهور بودند میگرد خصوص به سید
 نعمت الله حسینی که از اهل کرامات و کشف و خوارق مشهور
 بود بسیار صحبت میداشت و شاهزاده دولت خان حاکم قلعه
 رنهندبور محکوم سلطان محمود مالوی بوسیله علی خان ناگوری که
 بصوبه سوی سوپر تعین بود سلطان را آمده دید و قبول کرد که
 کلید قلعه را بسپارد اتفاقا علی خان مذکور باز نفاق ورزیده او را
 از بیرون قلعه مانع شد و سلطان ازین معنی انماض نموده دولت
 خان را برسم فرزندان فواخته خلعت خاص و چند اسپ و فیل
 بخشیده بجانب قلعه تهنکرفت و از انجا بقصبه باری سیر گنان
 رسیده باگره بازگشت و مرضی عارض او شد در روز یکشنبه هفتم
 ذیقعدة سنه ثلث و عشرين و تسعمایه (۹۲۳) رخت بجانب
 آخرت کشید و جنات الفردوس نزل تاریخ او شد مدت سلطنت او
 بیست و هشت سال و پنج ماه بود * بیت *
 سکندر شه هفت کشور نماند * نماد کسی چون سکندر نماند

سلطان سکندر با شاعران نشیبت و برخاست بسیار داشت و خود هم صاحب طبع بود و گاه گاهی نظمى به تخلص گارخ بآن روش قدیم هندوستانیان میگفت و صحبت او بشیخ جمالی ازین رهگذر خوش برآمده بود و این چند بیت از نتایج طبع سلطان است که از غایت تقلید بصنعت گفته

* ابیات *

سروى که سمن پیرهن و گل بدنستش
روحى است مجسم که دران پیرهنگستش
مشک خذنی چیست که صد مملکت چین
در حلقه آن زلف شکن در شکنستش
گلرخ چه کند جوهر دندان ترا و صف
هم چون در سیراب سخن در دهنگستش
در سوزن مژگان بکشم رشته جان را
تا چاک بدرزم که دران پیرهنگستش

و یکی از شعرای عهد سلطان سکندر برهن بود میگویند که باوجود کفر کتب علم رسمی را درس میگفت و این مطلع ازوست که در زمین مسعود بیگ گفته اینست

* بیت *

دل خون نشدی چشم تو خنجر نشدی گر
ره گم نشدی زلف تو ابتر نشدی گر

و از جمله علمای کبار در زمان سلطان سکندر شیخ عبد الله طلبنی در دهلی و شیخ عزیز الله طلبنی در سنبل بودند و این هر دو عزیز هنگام خرابی ملتان به هندوستان آمده علم معقول را دران دیار رواج دادند و قبل ازین بغیر از شرح شمسیه و شرح صحایف از

علم منطق و کلام در هند شایع نبود و از استادان شنیده شد که
زیاده از چهل عالم تحریر متبحر از پای دامن شیخ عبد الله مثل
میدان لادن و جمال خان دهلوی و میان شیخ گوالیاری و میران
سید جلال بداونی و دیگران برخاسته اند و میگویند که سلطان
سکندر در وقت درس شیخ عبد الله مذکور می آمد و به تقویب
اینکه مبادا خلل در سبق طلبه افتد پنهان در گوشه مجلس
آهسته می نشست و بعد از فراغ درس سلام علیکم گفته بایکدیگر
صحبت می داشتند و شیخ عزیز الله طلبنی که صاحب ارشاد و
هدایت بودند آن چندان طبیعی فیاض و استحضاری غریب داشتند
که متعلم متفطن هر طور کتابی مشکل منتهیانه را میخواند بی
مطالعه درس میگفتند و بارها با امتحان پیش آمده اسوله لا مدفع له
می آوردند شیخ مشار الیه در وقت افاده معاً حل ساخته و یکی
از تلامذه ایشان میان حاتم سنبلی بود که در مدت عمر خویش
می گویند که از سی بار متجاوز شرح ^(۲) مفتاح را و از چهل مرتبه
بیش مطول را از بای بسم الله تا قای تمت درس گفته دیگری
صاحب تصنیفات لایقه و کتب فایقه شیخ الهدیه چون پوریست
که بر هدایه فقه شرحی مشتمل بر چند مجلد نوشته و شرح کافی
او احتیاج به بیان ندارد و همچنین بر تفسیر مدارک و غیر آن
حواشی نوشته که تا این زمان میخوانند و سلطان سکندر علمای دیار
خویش را جمع کرده بیک جانب شیخ عبد الله و شیخ عزیز الله و

جانب دیگر شیخ الهدیه و پسرش بهکاری را در بحث معارض ساخت
 آخر چندان معلوم شد که آن دو بزرگوار در تقریر و این دو عزیز در
 تحریر فایق اند و فات شیخ عبد الله در سنه ۹۰۰ هـ صد و بیست و دو بود
 اولئك لهم درجات العلی تاریخ یافتند و از جمله شعرای عصر
 سکندری شیخ جمالی کنبوی دهلوی مذکور است که سلطان سکندر
 اشعار خویش بر وی میگذرانید و هیأت مجموعی او مرکب از چند
 فضائل بود و سیاحت بسیار کرده و بصحبت مخدومی عارف
 جامی قدس الله سره رسیده و فیض نظر و شرف قبول از ایشان
 یافته و اشعار خود بملازمت آن حضرت گذرانیده و این بیت ازوست

* بیت *

مارا ز خاک کویت پیراهنی ست برتن
 و آن هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن

* بیت *

عشوق را طی لسانی ست که صد ساله سخن
 دوست با دوست بید چشم زدن میگوید

و این غزل او هم که در پرده هندی خود نقش بسته و خیلی
 حالت می بخشد نیز مشهور است که

طال شوقی الی منازلکم * ایها الغایبون عن نظری
 روز شب مونس خیال شماست * فامذوا عن خیالکم خبری

و تذکره نوشته در بیان مقامات بعضی از مشایخ هند سیر العارفین
 نام که خالی از سقمی و تذاقضی نیست و ابتدا از حضرت خواجه
 بزرگوار معین الحق والدین الاجمیری و اختتام بر پدیه خود شیخ

سماء الدین کذبوی و هلموی کرده و غیر آن نظم و نثر دیگر دارد
و دیوان او مشتمل بر هشت و نه هزار بیت است *

سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی

باتفاق امرا در سنهٔ ثلث و عشرين و تسعمایه (۹۲۳) بر سریر
سلطنت در آگره جلوس نمود و شاهزاده جلال خان بن سلطان
سکندر بفرمان روائی جونپور مقرر گشته بنام سلطنت موسوم شد و
خانجهان لودھانی حاکم را پری باگره آمده امرا را بر شریک ساختن
او در امر سلطنت ملامت بسیار کرد و قبح این معنی نموده فرامین
بنام امرای حدود شرقیه صادر شد که جلال خان را گرفته بدرگاه آرند
و او از جونپور بکالپی آمده و جمعیت بسیار بهم رسانیده و خطبه و
سکه بنام خود درست کرده بسطان جلال الدین مخاطب گشت و
اعظم همایون سروانی چندگاه باو متفق شده آخر سلطان ابراهیم
را آمده دید و سلطان ابراهیم چندی را از برادران که مقید بودند
مثل شاهزاده اسمعیل خان و حسین خان و دیگران را در قلعه
هانسی فرستاد و از برای هر کدام ایشان ماکول و ملبوس و دود
خدمتگار از اهل حرم مقرر گردانید و خود بعزم تسخیر ملک
شرقی تا بهون کانون رسید و آن مواسها را پاک کرده بقنوج آمد
و امرای بسیار بر سر جلال خان نامزد فرمود و جلال خان با سی
هزار سوار و چند حلقه فیل خود را بجانب آگره کشید ملک آدم

کاکر از جانب سلطان بحرامت آگره آمده و امرای دیگر نیز بمدد او
 رسیده جلال خان را بمقدمات دلیپذیر و نصایح دل نشین برین
 آوردند که اسباب تجمل و شوکت پادشاهی بسطان بگذرانند تا
 التماس عفو تقصیرات نموده سرکار کالپی را بجایگیری بدهانند
 جلال خان در حال قبول کرده چتر آفتاب گیر و نقاره و غیر آن را
 بملک آدم سپرد تا در حدود اتاوه بنظر سلطان در آورد و سلطان
 صلح او را قبول نفرموده افواج گران بدفع جلال خان نامزد ساخت و
 او از روی اضطرار پناه براجه گوالیار برد و امرای سکندری که
 باعث تنزل در امر سلطنت شده بودند همه در مقام اطاعت
 سلطان در آمدند و سلطان را با میان بهوه که اعظم امرای سکندر
 و وزیر و مشیر او بود انحراف مزاج پیدا شد و او را در زنجیر کشیده
 بملک آدم سپرد و پسر او را رعایت فرموده به منصب عالی پدر
 مرفراز گردانید و میان بهوه در زندان و دیعت حیات سپرد و اعظم
 همایون سروانی حاکم کمره را با سی هزار سوار و سه صد زنجیر فیل
 بجهت تسخیر گوالیار نامزد ساخت و جلال خان از اینجا گریخته
 بجانب مالوه پیش سلطان محمود مالوی رفت و بعد از رسیدن
 افواج سلطانی رای بکرماجیت پسر رای مان سنگ که بعد از
 کشتن پدر حکومت گوالیار داشت طاقت مقاومت نیاورده قلعه را
 نتوانست نیکو محافظت نمود و قلعه بادل کمره نام پایان قلعه
 گوالیار عمارتی عالی بود از رای مان مانگه بدست اهل اسلام
 مفتوح گشت و از اینجا صورتی روئین که معبود هنوز بود بدست
 آورده باگره فرستادند و سلطان ابراهیم آن را بدهلی فرستاد و بر

فروازگ شهر نگاهداشتند و آن را پیش از جمع این تاریخ بدو سال
در سنه ۹۹۲ در فتح پور آورده بودند و مولف این
منتخب نیز دیده و از وی ذاقوس و جرس و سایر آلات ساختند و
دران ایام سلطان ابراهیم بر امرای قدیم بی اعتماد شده اکثری را
مقید و محبوس ساخته بجایها آواره گردانید و چون صحبت جلال
خان به سلطان محمود مالوی راست نیامد از مالوه فرار نموده
بولایت کره کذکه رفت و بدست جماعه گوندان افتاد و ایشان او را
مقید ساخته بتحصن نزد سلطان فرستادند و او حکم کرد تا بقلعه
هانسی برده با برادرانش ملحق سازند و همدرین راه شربت
شهادت چشید *

شربت سلطنت و جاه چندان شیرین است
که شهان از پی آن خون برادر ریزند
خون آزرده دلان را ز پی ملک سریز
که ترا نیز همان جرعه بساغر ریزند

و بعد از چندگاه حسب الامر سلطان ابراهیم اعظم همایون هروانی
با پسرش فتح خان محاصره قلعه گوالیار را که نزدیک بگرفتن
رسانیده بود گذاشته باگه آمد و هر دو محبوس و مقید شدند و
اسلام خان پسر اعظم همایون در کره از مال پدر جمعیت بهم رسانیده
و امرای آن حدود را با خود متفق ساخته با حاکم کره احمد خان
نام جنگ کرده او را منهنز گردانید و سلطان ابراهیم بر سر امرائی
که از اردو گریخته با سلام خان پیوسته بودند احمد خان برادر اعظم
همایون لودی را مردار لشکری انبوه اعتبار کرده با خوانین صاحب

شکوه دیگر مثل خانخانان فرموی و امثال او نامزد ساخت و نزدیک
 بقصبه بانکرمو قریب قنوج اقبال خان خاص خیل اعظم همایون
 با پنجهزار سوار و فیلان نامدار از کمین برآمده بر لشکر سلطان
 زد و همه را برهم زده بدر رفت و سلطان جمعی دیگر را بجهت احتیاط
 بکوسک ایشان فرستاد و مخالفان نیز که تا قریب چهل هزار سوار
 مسلح و پانصد زنجیر فیل داشتند بمقابله و مقاتله ایشان پای
 ثبات افشردند و از جانب بهار نصیر خان لوهانی با سرداران دیگر
 آمده مخالفان را از دو جانب دودله ساخت و میان فریقین جنگی
 صعب چنان واقع شد که کسی نشان ندهد و بعد از کشش بسیار
 شکست بر پانجمیان افتاد و اسلام خان کشته شد و سعید خان لودی
 اسیر گشته و آن فتنه فرو نشست * شعر *

مکن چون ابر کافر نعمتی با منعم و مکرم
 که یابد نعمت از بحر و زند بر سینه پیکانش
 چو دریا تا توانی حق گذاری رسم و عادت کن
 که بدهد ابر را بحری پی یک قطره بارانش

و هر چند این چنین فتنهی روی نمود اما دل سلطان هنوز هم از امر
 صاف نشد و ایشان نیز این معنی را فرا گرفته هر جا لوای مخالفت
 بر افراختند و بسیاری از امرای عظیم ایشان پادشاه نشان چون
 اعظم همایون مروانی و میان بهوه وزیر سلطان مکندر درین اثنا
 بقید و حبس از عالم رفتند * بیت *

همان مرحل است این بیابان دور * که گم شد درو لشکر سلم و تور
 همان منزل است این جهان خراب * که دید است ایوان افراعیاب

و میان حسن فرملي در چنديری باشارت سلطان بدست شيخ
 زادهای او بيش انجا کشته شد و دريا خان اوجاني حاکم بهار
 و خان جهان لودی از هراس رو گردان شدند و دريا خان بعد از
 چندگاه فوت شد و بهادر خان پسرش باغی شده قايم مقام پدر
 گشت و امرای برگشته باو متفق شدند و در نواحی بهار قریب
 يك لک سوار بهم رسانیده و جمعیت کرده و ولایات را متصرف
 گشته و خود را سلطان ^(۲) محمد خطاب داده خطبه و سکه بنام خود
 درست گردانید و لشکرش راست تا ولایت سنبل رسیده در حوزه
 ضبط و تصرف در آورده و چندگاه در بهار و آن ولایت خطبه بنام او
 بود اتفاقا پسر دولت خان لودی که خان خانان نام داشت از لاهور
 باگروه نزه سلطان آمد و متوهم شده ازو گریخته پیدش پدر رفت
 و چون دولت خان روی خلاصی خود از سلطان نمی دید همان
 پسر را بکابل فرستاد تا ملازمت فردوس مکانی ظهیرالدین بابر
 پادشاه نموده ایشان را بر سر هندوستان آورد و خان خانان عاقبت
 شکایت از پدر خود نزد فردوس مکانی با بر پادشاه برده مزاج ایشان
 را از منحرف ساخت و صحبت راست قیامد چنانچه بیاید
 انشاء الله تعالی و خانخانان تا زمان خروج شیر شاه زنده بود تا در
 حبس او در گذشت و سلطان محمد در بهار رخت بعالم باقی
 بر بست و امرا جا بجا از سلطان ابراهیم رو گردان شدند و فتوری
 عظیم در ملک راه یافت و ارکان سلطنت در تذبذب افتادند

و رایست دولت بابر پادشاه بلندی گرفت و مجمعل این احوال آنکه
 دولت خان و غازی خان پسرش و دیگر امرای کبار سلطان ابراهیم
 عالم خان لودی را در کابل مصحوب عمایض نزد ظهیرالدین بابر
 پادشاه فرستاده ترغیب بر تسخیر هندوستان نمودند و بابر پادشاه
 جمعی را از امرای خویش همراه عالم خان نامزد ساختند تا پیشتر
 رفته بضبط و تسخیر آن ولایت بپردازند این جماعه سیالکوٹ و
 لاهور و مضافات آنرا مستخلص گردانیده حقیقت حال معروف
 داشتند و این قطعه تاریخ فتح هند یافتند * قطعه *
 ظهیرالدین محمد شاه بابر * سکندر دولت و بهرام دولت
 بدولت کرد فتح کشور هند * که تاریخ آمدش فتح بدولت
 و بابر پادشاه بکوچه های متواتر بکنار آب سند رسیده و مجموع لشکر بعد از
 دیدن شان واجب دران منزل بده هزار سوار مرد کاری کشیده بود
 درینولا دولت خان و غازی خان برگشته با سی هزار سوار مرد کاری
 از افغانان و غیر آن قصبه کلا نور را متصرف گشته روی به محاربه
 امرای بابری بلاهور آوردند و امیر خسرو که قلعه سیالکوٹ را مضبوط
 کرده بود برسیدن غازی خان خالی ساخته و فرار نموده باره ملحق شد
 و بعد از چند روز بابر پادشاه در سیالکوٹ رسیده نزول فرمود (+) و قصبه
 سیالکوٹ را ویران نموده دهولپور آبادان نمود و عالم خان از جانب
 بابر پادشاه بدلهی رفته و بسطان ابراهیم مقابل شده و شبخون
 بر سپاه سلطان آورده و جلال خان با بعضی امرای دیگر دران

(+) از اینجا تا آبادان نمود - در یک نسخه

شب آمده با عالم خان متفرق شدند و سلطان ابراهیم تا زمان طلوع صبح از سراچه خویش حرکت نکرد و عالم خانیدان بگمان فتح غنیمت گرفته هرطرف متفرق شدند و معدودی چند با عالم خان ماند و سلطان ابراهیم فیلی را پیش انداخته بر قلب دشمن زد و ایشان را پای ثبات برجا نماند و عالم خان نادرمت پیمان از میان دو آب گذشته بهرند رسید و از آنجا بقلعۀ گنگونه از توابع ملوت در دامن کوه پناه برد لاور خان لوحانی ازو جدا شده در ملازمت بابر پادشاه رفته در سلک دولت خواهان در آمد و عالم خان نیز بعد از چند گاه آمده بابر پادشاه را دید و بابر پادشاه بدستور سابق تعظیم او بجا آورده در وقت دیدن قیام نموده با خلعت و مراحم دیگر سرفراز ساخت و چون اردو بجهد کلا نور فزول نمود محکم سلطان میرزا و امرای دیگر از لاهور آمده ملحق شدند و از آنجا بحوالی قلعۀ ملوت که غازی خان ازان قلعۀ قرار بر فرار داده بدر رفت و دولت خان باز بملازمت شتافت و بدستور سابق گداهان بعفو مقرون شد و روز یازعم که دو شمشیر درگردن او بسته آورده بودند حکم شد که او را بدان حال نیارند و با احترام طلبیده و نشستند فرموده او را نزدیک خود جا دادند *

* نظم *

کرم آنست که احسان بگنهار کنی

ورنه با دوست جز احسان نکند اهل کرم

اما اموال او را قسمت بسپاهیان نمودند و قلعۀ ملوت (که ظاهرا عبارت از ملوت باشد) بتصرف بابر پادشاه در آمد و بعد از چند روز دولتخان ازین واقعه در قید پادشاهی از عالم در گذشت و بابر پادشاه بقصد

تعمیر غازی خان در کوه سواکن درآمده و در دامن کوه نادون^(۲) که کوهیست بهی بزرگ نزول نمود و غازی خان بدست نیامد و از آنجا باز گشته منزل بمنزل بنواحی سهوند گذار آب کهکرم معسکر ساخت و از آنجا در سامانه و مقام رسید و امیر کته بیگ را فرمان داد که تا بحوالی اردوی سلطان ابراهیم که بعد از شکست عالم خان در نواحی دهلی متمکن بوده رفته خبر چگونگی و چندی لشکر او بیارد و درین منزل بین افغان بعد از بغی آمده دید و ازین منزل شاهزاده محمد همایون میرزا با خواجه کلان بیگ و دیگر امرای نامدار بر سر حمید خان خاص خیل سلطان ابراهیم که از حصار فیروزه جمعیت کرده بقصد جنگ می آمد نامزد شدند تا بطریق ایلغار رفتند و محاربه عظیم واقع شد و شکست بر حمید خان افتاد و جمعی کثیر بقتل و امر رفتند و سرکار حصار فیروزه بجمع دو کور در وجه جلدوی شاهزاده مقرر شد بابر پادشاه بدو منزلی شاه آبان گذار آب چون فرود آمده سید مهدی و خواجه محمد سلطان میرزا و سلطان جنید برلاس را بر سر داود خان و جمعی از امرای سلطان ابراهیم که با پنج شش هزار سوار از آب چون گذشته بودند نامزد ساخت و این جماعه نیز از آب چون گذشته افغانان را مالشی خوب دادند و کشتند و اسیر ساختند و بقیه السیف باردوی سلطان ابراهیم پیوستند و ازین مقام کوچ فرموده جرانغار و برانغار و غول تمام راست کرده از نظر پان شاهی در آوردند و هشت صد^(۳)

عرابه در یک روز مکمل شد و استناد علی قلی آتش باز بر حسب حکم
 بدستور توپخانه روم عرابها را بزنجیر و خام گاو که بصورت ارقمچی
 ساخته بودند بیک دیگر پیوستند و در میان هر دو عرابه شش هفت
 توپره پر خاک تعبیه نمودند تا روز معرکه تفنگ اندازان در پناه
 عرابه و توپره پر خاک تفنگ بفرامت توانند انداخت و قرار داد او
 چنان شد که کوچ کرده شهر پانی پته را در عقب لشکر گذاشته نزول
 نمایند و صف عرابه را پیش داشته پناه سازند و سوار و پیاده در
 پس عرابه تیر و تفنگ بمقاتله در آیند و دیگر سواران از اطراف و
 جوانب بیرون تاخته بمدافع (†) و مجدداً قیام نمایند و وقت ضرورت
 باز بعقب عرابه معاودت کنند و روز پنجشنبه سلخ جمید الآخر سنه
 نهصد و سی و دو (۹۳۲) بقرب بلده پانی پته در شش گروهی از سوی
 سلطان ابراهیم نزول واقع شد و عدد لشکر سلطان ابراهیم یک لک
 سوار و هزار فیل و لشکر بابر شاه پانزده هزار سوار و پیاده تخمین
 نموده بودند هر روز سپاهیان بابر پادشاه از گوشه و کنار سپاه افغانان
 تاخته سرها می آوردند و از سلطان ابراهیم و لشکریانش درین
 مدت اصلاً حرکتی و جرأتی واقع نشد تا شبی مهدی خواجه و
 محمد سلطان میرزا و دیگر اسرا با پنج هزار کس بر لشکر سلطان
 ابراهیم شبخون بردند و بهیاری را ازان مردم بهلاکت رسانیده
 بسلامت برآمدند و غنیم باوجود این پراگندگی متنبه نشد و روز

(۲ ن) ارابه (۳ ن) خاک تفنگ (†) همین در هر سه نسخه

جمعه هشتم رجب المرجب از سنه مذکوره سلطان ابراهیم بانواج گران چون مدروئین امکندر بلبلای آهنین آراسته برآمد و بابر پادشاه نیز با دیدبانه عظمت و شوکت تمام سپاه خود را ترتیب داده در مقام ثبات ایستاده فرمان داد که از جانب جرانغار امیر قراقرچی و امیر شیخ علی و دیگر امرای از جانب جرانغار علی قزل و بابا قشقه با تمامی جماعت مغول دو دفعه شده از عقب سپاه مخالف محاربه نمایند و از مقابله امرای برفغار و جرانغار بتمام و از انواج خاصه امیر محمدی کولکناش و امیر یونص علی و امیرشاه منصور برلاس و دیگر امرای نامدار در آیند و چون افغانان بجانب برفغار بیشتر توجه نموده بودند امیر عبد العزیز که طرح بود حسب فرمان پادشاهی بمدد برفغار رفت و غنیمت را بر شپیه تیر گرفتند و اجساد مخالفان پر بر آورده مرغ روح بعضی از قفس قالب پرواز می نمود و پروبال بمقراض شمشیر دورویه قلم می شد •

چندان خون روان شد بدشت نبرد

که چون میل بوردی زجا پای سرد

نسیه می که آید سحر زان مقام

دهد بوی خون جگر در مشام

و از کشته پشته پشته شد و جمعی که باقی ماندند طعمه زان و زغن گشتند و مدت دو قرن ازان واقعه تا زمان تحریر این منتخب گذشته که هنوز در شب ها آوازه و ستان و بکش و بزق ازان میدان بگوش سامعان میرسد و در سنه نهصد و نود و هفت (۹۹۷) جامع این اوراق نیز وقت سحر که از بلده لاهور بجانب فتح پور میرفت و عبور

هزاران میدان افتاد این صدای هواناک بگوش آمد و جماعتی که همراه بودند خیال کردند که مگر غنیم پیدا شد آنچه شنیده بود دید کار خدای را بخدا حواله کردیم و گذشتیم و سلطان ابراهیم را در ویرانه^(۲) فاشناخته با جمعی از نزدیکان زیر تیغ کشیدند و سرش در نظر بابر پادشاه آوردند قریب پنج شش هزار کس نزدیک سلطان ابراهیم در یک موضع بقتل رسیده بودند * شعر *

روشنی گشت که این تیره جهان دام بلاست
خبرت شد که جهان عشو ده دان دغاست
آنکه در آب نمیرفت کسی از بیدمش
غرقه بحر محیط است که بس فاشناست (۱)

و بابر پادشاه از آنجا بعد از چندین فتحی عظیم همان روز در دهلی نزول فرمود و خطبه را بنام خود درست گردانید و شاهزاده محمد همایون میرزا و سایر امرا را بجانب آگره حکم ایلغار شد و خزانة ابراهیم را که بی پایان بود بدست آوردند و بر سپاهیان قسمت کردند * بیت *

کسی کو کند جان بمیدان نثار * بروز کن از روی احسان نثار
اگر چند باشد جگوار مرد * چو بی برگ باشد نجوید نبرد
و این واقعه در سنه اثنی و ثلاثین و تسعمایه (۹۳۲) روی نمود و هندیان شهید شدن ابراهیم تاریخ یافتند و از آنگاه باز سلطنت از خاندان افغانان لودی منتقل شده بدودمان امیر تیمور صاحبقران قرار یافت و مدت سلطنت سلطان ابراهیم نه سال بود *

ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی

بعد از آن بر تخت سلطنت جلوس فرمود و عالم را بداد و دهش
زیب و فر دیگر داد و بسمرقند و عراق و خراسان و کاشغر ازعامات
فرستاد و بمکه و مدینه مقدسه و مزارات متبرکه نذرها ارسال داشت
و بتامی مردم بدخشان و کابل جدا جدا از خزاین موفوره هندوستان
زر بی قیمت روانه گردانید و جهان را گلستان ساخت و امرای
هندوستان باوجود استمالت و ترفیه حال باطاعت در نمی آمدند
و متوحش در قلاع و بقاع تحصن جستند و قاسم منبلی در منبیل
و نظام خان در بیانه و حسن خان میواتی در الوز و تدار خان سارنگ
خانی در گوالیار متحصن شدند و اتاوه را قطب خان و کاپی را
عالم خان داشتند و قنوج و سایر بلاد شرقیه در تصرف افغانان بود
که در زمان سلطان ابراهیم نیز اطاعت نمی کردند واد بهار خان را
به پادشاهی برداشته سلطان محمد لقب کردند و تا بهار در تصرف
او بوده نصیر خان لوحانی و معروف فرمای و دیگر امرای کبار در
بیعت او در آمدند و مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم قصبه مهاون
را که در بیست گروهی اگره آن طرف آب چون واقع شده مستحکم
ساخته اطاعت پادشاهی نمی کرد و لشکرهای بابر پادشاه برای
سختیر و ایالت نامزد شد و فیروز خان و سارنگ خان و شیخ بایزید
برادر مصطفی فرمای و افغانان دیگر بملازمت آمده جایگیر
یافتند و شیخ کهورن که از امرای مردم هند و از ظرفای ایشان بود
و در فن موسیقی ذانی نداشت با تمامی جمعیت میان دو آب

آمده دید و ولایت سنبل بجایگیر شاهزاده محمد همایون میرزا مقرر گشت و قاسم سنبلی را گرفته امرا نزد پادشاه فرستادند و جمعی دیگر بر سر بیانه نامزد شده و نظام خان را محصر داشتند و درین سال رانا سانکا قلعه کهندهار را از نواحی رنتهنپور از حسن ولد مکهن گرفته متصرف شد و شاهزاده محمد همایون میرزا با جمعی از امرا که برای ضبط و فتح دهواپور تعیین بودند بر سر جماعه افغانان لوحانی که قریب پنجاه هزار کس از قنوج پیشتر آمده بودند نامزد ساختند و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا نیز که بفتح و تسخیر اتاره مقرر بودند در رکب شاهزاده روان گشتند و شاهزاده تمام ولایت شرق را تا جونپور مستخلص گردانید و درین اثنا رانا سانکا و حسن خان میواتی سلطان محمود نامی را از فرزندان سلطان سکندر لودی بزم پادشاهی برداشته با جمعیت فراوان و لشکری بیکران متوجه ولایات پادشاهی شده از راه بهاور بنواحی فتح پور عرف سیکری رسیدند و نظام خان حاکم بیانه عرایض بدرگاه بابر پادشاه نوشته بوسیله میرسید رفیع الدین صفوی که از اکابر سادات بلخ و اعظم محدثین آن دیار بود و در زمان سلطان سکندر لودی بهندوستان آمده خطاب حضرت مقدمه یافته بود بملازمت پادشاه آمده دید و تاتارخان مارنگ خانی نیز بعد از گرفتن رانا سانکا قلعه کهندهار را و غلبه کفار اول عرایض پادشاه فرستاد که قلعه گوالیار را می سپارم و چون خواجه رحیم داد و شیخ کهوزن و جماعه دیگر میرسند او پشیمان می شود و این جماعه برهمنوی شیخ محمد غوث که یگانه زمانه و در علم دعوت اسمانشانه

بود بتدبیر صایب در قلعه در می آیند و قلعه را خواهی خواهی
از تاتار خان گرفته ادرا بملازمت بابر پادشاه می فرستند و هم چنین
محمد زیتون افغان نیز قلعه دهوایپور را با امرای پادشاهی می
میدارد و آمده می بیفتد و درین اثنا رانا سانکا بحدود بیدانه میرسد
و دست اندازی در ولایت می نماید و روزی چند توقف در آن حدود
کرده بغتت چوپور میرسد بابر پادشاه با قلبلی از سپاه حاضر از دار السلطنت
اگره اعزام جنگ و جدال شده فرمان طلب بذام شاهزاده محمد همایون
میرزا می نویسد که جوایپور را به بعضی امرای نامدار سپرده
خود بسرعت برسد تا درین غزا شریک باشد و شاهزاده کامگار
ولایت حرند^(۲) و بهار را از نصیر خان^(۳) نوحانی مستخلص گردانید
و خواجه امیر شاه حسن و امیر جنید برلاس را بحکومت جوایپور
نصب فرموده براه کاپی آمده عالم خان حاکم آنجا را چه بصلح
و چه بجنگ در سلک سایر بندگان آورده و بسرعت در ملازمت
پادشاه رسیده نوازش های خسروانه در می یابد و هم درین روز
قدوة الاعظم (†) و الاکبر خواجه خاوند نقشبندی از کابل میرسد و
امرا در گفتاش نشسته رای اکثری بران قرار می یابد که چون لشکر
را نا سانکا از مور و بلخ بیشتر شنیده می شود محصلت آنست
که قلعه آگره را استحکام داده با جمعی سپرده پادشاه اسلام با
نفس نفیس خود جانب پنجاب رفته منتظر لطیفه غیبی باشد

(۲ ن) حرید (۳ ن) نصرتخان (†) همین است در هر سه

پادشاه این کنکاش را قبول نفرموده و به نیت جهاد کمر عزیمت
 بر بسته و دل بر شهادت نهاده بجانبدار مبدان فتح پور توجه فرمود
 و این مضمون را پیش نهاد والا همت داشت * بیت *

چو جان آخر از تن ضرورت رود * همان به که باری بعزت رود
 سرانجام گیتی همین است و بس * که نامی پس از مرگ مانند بکس
 و امرا دست بکلام سجید برده بر تجدید عهد و امضای عزیمت
 غزا و اعلای کلمه علیا و ترویج شریعت غرق قسم خورده معرکه رزم را
 بزم دانستند و داد مردانگی دادند که چشم روزگار ندیده بود و بعد
 از جد و اجتهاد بسیار علم دولت اسلام ارتفاع گرفت و آیات کفر
 نگون ساری یافت و در جنگ مغلوبه تیرری بر پیشانی حسن خان
 میواتی که کافر کلمه گو بود میرسد و مردم او را در چاهی انداخته
 روی بفرار می نهند و او در چاه جهنم می افتد اگر چه شخصی
 میواتی جوکی سر و شکلی در سنه نهصد و شصت (۹۴۰) بعد از
 فوت سلیم شاه افغان سوز در میوات خروج کرده خود را حسن خان
 میگرفت و بعضی از نشانهای پنهانی به میواتیان میگفت و جمعی
 او را قبول کرده بودند و جامع این منتخب نیز در سنه نهصد و
 شصت و پنج (۹۴۵) در آگره او را دیده بود اما آثار نجابت و سرداری
 از روی او هیچ معلوم نمی شد و خانخانان بدم خان مرحوم
 میگفت که حسن خان مذکور مردی صاحب جمعیتی پادشاه
 نشانی بوده و طبع نظمی داشت و ابیات او میان مردم مشهور
 است و این مرد که خود بگواری می ماند که صورت او بتمام
 مهنج شده می نماید حاشا و کلا که این آن حسن خان باشد و

بعد از چندگاه بعضی از خانزاده‌های میواتی بنا بر حمیت و غیرت
 او را بقتل رسانیدند و بعد ازین فتح باندک فرصتی عارضه بیماری
 بردات آن پادشاه غازی طاری شد و بعد از آنکه من شریفش
 به پنجاه سال رسیده بود در سنهٔ سبع و ثلثین و تسعمایه (۹۳۷)
 از عالم فانی بملک جاودانی انتقال فرمود * شعر *

تاریخ وفات شاه بابر * در نهمصد و سی و هفت بوده

و شش شوال نیز تاریخ وفات او شد و تاریخ ولادت او ازین بیت
 معلوم می شود * بیت *

چون در شش محرم آمد شه محرم

تاریخ سال او هم آمد شش محرم (†)

و مدت سلطنت او چه در ولایت صابر الزهر و بدخشان و کابل و
 کاشغر و چه در هندوستان سی و هشت سال بود و در سن دوازده
 سالگی بدرجهٔ سلطنت رسیده بود و خواجه کلان بیگ در سرثیهٔ او
 این بیت گفته * بیت *

بی تو زمانهٔ و فلک بیدار حیف

باشد زمانهٔ و تو نباشی هزار حیف

و از جملهٔ فضلاء زمانهٔ او شیخ زین خایسته که واقعات بابری
 را که آن پادشاه مغفور نوشته بعبارتی بلیغ^(۲) ترجمه کرد و این شعر
 ازوست که * ابیات *

(†) بعضی این شعر را برین تیره نوشته * بیت * چون در شش محرم
 زاد آن شه محرم * تاریخ وادش هم آمد شش محرم (۲ ن) فصیح

آرمیدی بر قیدبان و رسیدی از ما
ما چه کردیم و چه دیدی چه شنیدی از ما
بهر دل بردن ما حاجت بیداد نبود
می سپردیم اگر می طلبیدی از ما
* ابیات *

بس که گشتم تنگدل در آرزوی آن دهن
تنگ شد بر جان من راه برون رفتن ز تن
همت شعر من ز عقل و نقل خواهم بشنود
جامع العقول و المنقول، مولانا حسن

دیگری مولانا بقائی است که منظومی در بحر مخزن گفته و ازو شعری بالفعل بخاطر نموده دیگر مولانا شهاب الدین معنائی است که فضیلت جزئی معما فضایل کلی علمی او را پوشیده و زمانی که در میثش^(۲) خان از جانب شاه اسمعیل صفوی حسینی بحکومت خراسان منصوب شده قدوة المحدثین میر جمال الدین محدث روزی در وقت و عطف دفع مضافات ظاهری میان کریمه ان ربکم الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام و آن حدیث صحیح که خلق عالم در هفت روز کرده بدو وجه نمودند و مولانا شهاب الدین دفع آن کرده وجهی وجهی چند در تطبیق آورده رساله درین باب نوشته و فضلی عصر توفیعات بران ثبت کردند و جامع ادراک نیز بتقریبی کلمه چند نظام و نثر نوشته و این رباعی